

غرب و غرب‌زدگی در اندیشه دکتر داوری؛ با تکیه بر ملاحظات اخذ و اقتباس مقولات غرب جدید

رضا دهقانی*

چکیده

یکی از مهم‌ترین موضوعات اندیشه دکتر داوری، غرب و غرب‌زدگی و شرایط مواجهه و اخذ و اقتباس از غرب است. وی در نگاه کلی گرایانه خود غرب را دارای هویتی می‌داند که در مواجهه با آن نمی‌توان گزینشی عمل کرد و مثلاً چیزهایی را از آن اخذ کرد و چیزهای دیگری را طرد کرد. به نظر داوری غرب یا غربی شدن تقدیر جمعی ماست اما آنچه اهمیت دارد توجه به مبانی و اصول غرب در مواجهه با آن است. در مواجهه با این امر کلی بحث در دموکراسی، آزادی و توسعه از اهمیت محوری برخوردار است. وی دموکراسی جدید غرب را نوعی دموکراسی مجازی و البته ناگزیر می‌داند که مبتنی بر حق طبیعی است و اساساً داوری ما را به توجه به مبادی این دموکراسی تذکر می‌دهد. داوری خود را منتقد دموکراسی غربی دانسته ولی نقد خود را نه مبتنی بر مبانی ایدئولوژیک خاص بلکه ناظر به امید و امیدواری به ظهور تفکر معنوی تلقی می‌کند. اما آزادی نیز به نظر وی نه بی‌قید و شرط بلکه حقیقت و به تعبیری عبودیت است. داوری تلقی نظریه‌اش در باب آزادی، به عنوان نظریه‌ای فاشیستی را ناشی از خلط مراتب سیاست و فلسفه می‌داند. در باب توسعه، وی توسعه را رشد و پیشرفت علم و برقراری نظام روابط و مناسبات خاصی می‌داند و این نظم، نظم جهانی و واحد است و لذا همگی در نهایت به یک مقصد می‌رسیم که همان جهان وهمی تکنیکی است. هدف این مقاله نشان دادن این مطلب است که در اندیشه دکتر داوری غرب یک کل حاصل از ترکیب اجزایی نظیر دموکراسی، علم، آزادی، مدرنیته و ... نیست بلکه یک کل است و در مواجهه با غرب بایستی به درهم تنیدگی این مقولات به عنوان یک کل توجه داشته باشیم.

کلید واژگان: داوری، غرب‌زدگی، تجدد، دموکراسی، آزادی، توسعه.

در مورد اندیشه‌های دکتر داوری بحث‌ها و اختلاف نظرات زیادی بین اهل نظر جامعه ما در گرفته است که خود وی آن‌ها را سوء تفاهم می‌داند. وی سوء تفاهم‌ها در باب اندیشه خود را بیشتر ناشی از اجمال در کلام و نوشته‌هایش می‌داند و وجه سوء تفاهم‌ها را مشکل زبان و ارتباط در جهان جدیدی می‌داند که بنیاد آن سست شده است. در این جهان و مخصوصاً جهان متجدد مآب، آشوب فکری و خلط مراتب وجود دارد و فلسفه، هنر، دین و معارف به مرتبه فهم همگانی تنزل کرده و همگی به زبان روزنامه بیان می‌شوند و چون سیاست بر زبان روزنامه‌ای غلبه دارد، لذا به زبان سیاست بیان می‌شوند. سیاست قدرت تام و تمام شده و غلبه سیاست و تکنیک را نمی‌توان منکر شد و البته تن دادن به آن و تحویل همه چیز به سیاست شاید به فاجعه‌ای در زندگی بشر بینجامد. وی می‌گوید: «من در نوشته‌های خود سعی کرده‌ام که به فلسفه وفادار باشم و می‌دانم که این وضع در شرایط کنونی یک امر معقول و موجه نیست. سوء تفاهمی که در مورد نوشته‌هایم پدید آمده و بعضی از خوانندگان گمان کرده‌اند که قصدم از نوشتن، اثبات و ترویج سیاست خاص بوده است، به سیاست اندیشی غالب زمانه باز می‌گردد. هر گونه فرار از این وضعیت در معرض شکست است چرا که گفتار یا دیسکورس زمان ما دیسکورس سیاست است و هر زبان دیگری که گشوده شود محکوم به شکست است و از این جمله است زبان فلسفه و شعر.» (داوری، ۱۳۸۷، صص ۳-۱)

یکی از موضوعات مهم در غرب‌شناسی شناخت اندیشه‌های متفکران جامعه ایرانی است؛ متفکرانی که در باب غرب و مواجهه با آن و اخذ و اقتباس از آن اندیشیده باشند. بی شک دکتر داوری یکی از مهم‌ترین اندیشمندان جامعه معاصر ما در این موضوع است. تاکنون مقالات، ویژه نامه‌ها و مصاحبه‌های فراوانی در شناخت ابعاد اندیشه وی منتشر شده‌اند که حکایت از اهمیت اندیشه او در جامعه معاصر ما دارد. همچنین کتاب‌های متعددی نیز توسط وی به چاپ رسیده‌اند. این مقاله در پی آن است تا باره‌یافتی تحقیقی و با تکیه بر متن آثار وی به شناخت اندیشه‌های او در باب غرب و غرب زدگی و اخذ و اقتباس از غرب بپردازد. به نظر نگارنده این موضوع مهم‌ترین موضوع در اندیشه وی است. این مقاله در پی رسیدن به خاستگاه سوء تفاهم‌های اشاره شده در حیطه موضوع خود، و اخذ پاسخ‌های ممکن از متن آثار منتشر شده دکتر داوری است. در این مقاله ابتدا به مفاهیم غرب و غرب زدگی و تعریف آن‌ها در اندیشه داوری خواهیم پرداخت. سپس به مسئله اخذ و اقتباس از غرب و امکان و چگونگی و اهمیت آن می‌پردازد. در ادامه به مهم‌ترین مقولاتی که در اخذ و اقتباس و مواجهه با غرب اهمیت دارند می‌پردازیم که این مقولات از یک طرف تکنیک و از طرف دیگر دموکراسی و آزادی و توسعه است. در این بین هویت اندیشی در مواجهه با غرب به

عنوان شیوه داوری و تحلیل وی از امکان اخذ و اقتباس از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است که به این موضوع نیز پرداخته شده است و بعد از این مباحث بحث از گفتگوی تمدن‌ها خواهد شد که پس از بررسی‌های انجام شده به نوعی یکی از وجوه ایجابی مواجهه ما با غرب از دیدگاه دکتر داوری را معرفی می‌کند و در نهایت این مقاله از مجموع این مباحث به نتیجه‌گیری می‌پردازد.

غرب و غرب‌زدگی

داوری غرب و شرق را یک عالم می‌داند. وی عالم را نه مجموعه‌ای از چیزها یا امور خوب و بد، بلکه شرط و امکان پیدایش انحایی از سنن و روابط می‌داند. البته منظور از غرب در نظر ایشان مبهم است. وی در جایی می‌گوید «غرب و شرق هر یک، یک عالم است و عالم نه مجموعه اشیاست و نه چیزی مانند روح جمعی دور کهایم. عالم روشن گاهی است که به اشیاء امکان وجود و ظهور و قرب و بعد و تقدم و تأخر و اهمیت و بی‌اهمیتی و بزرگی و کوچکی و ... می‌دهد. غرب و شرق امکان پیدایش و تحقق انحایی از سنن و روابط و رسوم و قواعدند، نه مجموعه چیزها». (داوری، ۱۳۸۳، صص ۱۴۶-۱۴۵)

به نظر ایشان، غرب یک حادثه و در عین حال یک تاریخ است. آغاز غرب در یونان و همان آغاز فلسفه است. ایشان در نگاه کلی خود، غرب و شرق را دارای ماهیت می‌دانند (همان، ص ۱۴۶). او غرب را یک تاریخ می‌داند که در آن آدمی دایره مدار عالم وجود می‌شود. «غرب یک تاریخ است. غرب عالمی است که در وقت تاریخی با نحوی تفکر و با گشایش افقی که در آن بشر کم کم به مقام دایره مداری موجودات رسیده به وجود آمده است. آخرین منزل و مرحله غرب، مرحله مطلق شدن علم تکنولوژیک است. غرب جدید عالمی است که در آن تقدیر آدمی به تکنولوژی پیوسته است» (همان، ص ۱۵۲). دکتر داوری برای غرب ماهیت قائل است اما این ماهیت را، نه جوابی که در پاسخ به پرسش «ماهو» که طرحی می‌داند که در آن اشیاء و اشخاص و افکار و اعمال و قصدها و معاملات و قوانین رنگ و وجهه خاصی به خود می‌گیرند. این رنگ و وجهه، ذات جاری در علوم و ادبیات و کارها و قوانین و رسوم و اشیاء و اشخاص است. (داوری، ۱۳۸۴ تجدید، ص ۲۵)

مفهوم غرب‌زدگی یکی از مهم‌ترین مقولات فکری ایشان است که در این بحث، حتی از جهت طرح بحث، داوری مدیون مرحوم فرید است. داوری غرب‌زدگی را صرف تقلید از آداب و رسوم و روش‌های غریبان نمی‌داند. «غرب‌زدگی یک نحوه بودن در جهان است. غرب‌زدگی نگاه سوپژکتیو به جهان و موجودات است» (داوری، ۱۳۸۷، ص ۲۸). به این معنا، غریبان هم غرب‌زده‌اند. مناطقی مثل اروپای غربی و آمریکای شمالی و ژاپن غرب‌زده بسطند و بقیه عالم دچار غرب‌زدگی مضاعفند (همان). در حقیقت تقدیر جمعی ما و تمام اقوام



عالم غربی شدن است. پایین ترین مرتبه غرب زدگی آن است که ارزش های غربی را مطلق انگارند و ندانند که این ارزش ها غربی است [غرب زدگی مضاعف]. صورت دیگر مرتبه خود آگاهی است که ما هنوز به آن نرسیده ایم یعنی اینکه بدانیم که تمام ارزش های کنونی عالم، غربی است [غرب زدگی بسیط]. به نظر ایشان ارزش های غربی مبتنی بر مبادی و اصولی است و این ارزش ها نسبت به تفکر غربی که باطن تمدن است، حکم ظاهری را دارند و باید ظاهر و باطن را یکجا و یکباره گرفت. این صورت غرب زدگی «پسندیده و جدی است» (داوری، ۱۳۵۷، ص ۶۵). از نظر ایشان ما چاره ای جز غرب زدگی نداریم. البته نباید غرب را کلمه بدی بدانیم. وی نفسانیت را در مقابل سوپژکتیویته گذاشته و این ترجمه را غلط نمی داند البته به شرط آن که معنای فلسفی آن مد نظر باشد و نه معنای اخلاقی. وی می گوید که بازتاب مخالفت ها با این معادل گذاری گسترده بود و معترضین حق داشتند و خود او هم آن تعبیر را بد می داند (همان، ص ۲۹). البته به کار بردن کلمه نفسانیت در مقابل سوپژکتیویته و تأکید بر نفس اماره ریشه در بیان مرحوم فردید دارد. خود دکتر داوری هم در جاهای دیگری به این نفسانیت اشاره می کند. مثلاً ایشان در اوتوپی و عصر جدید می گوید که در دوره جدید خدا غایب است و اهل آن به دیانت و احکام الهی کاری ندارند. دین و احکام آن منشأ اثر نیست. «بشر جدید بیشتر به حیوانیت اهمیت می دهد و اصرار در حیوانیت خود دارد» (داوری، ۱۳۷۹، ص ۴۷). وی می گوید «اگر نفسانیت عین وجود بشری است که هر چند ممکن است وجود خدا را اثبات کند خود را نیازمند او نمی داند، تمام فلسفه های غرب نفسانیت است». وی معتقد است «همه چیز در عالم غربی تابع روش است و از این حیث میان علم و سیاست و آزادی فرقی نیست و این نفسانیت است» (داوری، ۱۳۶۷، ص ۶۷). این استفاده از نفسانیت موجب سوء تفاهم می شود به طوریکه برخی از منتقدین ایشان می گویند: «چه اشکالی دارد که همه چیز تابع روش باشد؟ آیا این همه بحث هایی که در تفکر غرب در باب روش علوم مختلف مطرح شده نفسانیت است؟ اگر نفسانیت را در اینجا همان سوپژکتیویته بگیریم، تابع روش بودن حسن است نه عیب. به چه دلیل تابع روش بودن مستلزم آن است که میان علم و سیاست و آزادی فرقی نباشد». (نصری، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۲۶۳)

مدرنیته و اخذ آن

دوره جدید در نظر وی، دوره خاصی است که در آن بشر واجد عقل ابزاری شده است (داوری، ۱۳۸۷، ص ۲۳). او مدرنیته را نحوه خاصی از نسبت بشر با عالم و آدم می داند که علم و هنر و تکنولوژی در آن تجلی پیدا کرده است (داوری، ۱۳۸۲، ص ۱۰۱). عقلی که در این دوره حاکم می شود شناسنده چیزها چنان که هستند نیست. این عقل هیچ چیزی را چنان که هست نمی شناسد. این عقل خود به جهان و موجودات صورت می دهد و به آن صورت

علم پیدا می‌کند. عقل این دوره جدای از اراده نیست. این عقل عین قدرت است. وضعیت حاضر که توصیف شد با دکارت آغاز شده است. او اولین کسی است که عقل سوپراکتیو را مطرح کرد این ظهور عقل و تکنولوژی با پوشیده شدن امر قدسی و قرار گرفتن هنر در قلمرو زیبایی‌شناسی و در بعضی مظاهر دیگر ظهور پیدا کرده است (همان). البته چنانچه می‌بینیم ایشان در این مورد صریحاً به هایدگر نزدیک است. هایدگر نیز در ابتدای رساله عصر تصویر جهان پنج تغییر را به عنوان ویژگی‌های مدرنیته بر می‌شمرد که شامل علم مدرن، تکنولوژی ماشینی، تلقی فعالیت بشری به عنوان فرهنگ، انتقال هنر به محدوده زیبایی‌شناسی و فقدان خدا یا خدایان [خدا زدایی] می‌شود. (هایدگر، ۱۳۷۵، ص ۱)

دکتر داوری گاه فصل ممیز غرب را آزادی فردی می‌داند و گاه نیز عقل و مبنای آن؛ البته عقل و علمی که به عالم سفلی تعلق دارد. او همه غرب را عقل و علم مایل به عالم سفلی و لذا عقل را نفسانیت تلقی می‌کند. البته این نفسانیت به معنای پیروی از شهوت و هوی پرستی نیست بلکه نفسانیت غرب یک نظام است که بشر در آن محور است و میزان و مقیاس همه چیز بشر است (داوری، ۱۳۶۷، ص ۸۴). به زعم وی این عقلی که نفسانیت است عالم و آدم را فاسد کرده است. این عقل در پی تسخیر ماده است. عقل جدید یک قوه قدسی نیست که با عالم قدس ارتباط داشته باشد، بلکه از مراتب جبروت و ملکوت تنزل کرده و به قوه راهنمای تسلط بشر بر ماسوا مبدل شده است. (داوری، ۱۳۶۳، ص ۱۲) جهت نگاه آدمی به موجودات تغییر کرده است و طبیعت به موجود بی‌جانگی که باید به تصرف تملک ما درآید تنزل کرده است. (داوری، ۱۳۸۳، ص ۱۲۲)

دکتر داوری معتقدند که از زمان مواجهه ما با غرب، همواره غرب غالب بوده است و «ما در پایان تاریخ خود بودیم و اگر تاریخ دیگری آغاز نمی‌شد راهی جز نابودی نداشتیم. ولی تاریخ غرب وجود داشت و ما خواه ناخواه در آن وارد شدیم و کم کم صورت تمدن غرب جای خود را باز کرد لذا ارزش‌های گذشته ما برافتاد و ارزش‌های غربی رواج یافت و ما گمان کردیم که آن‌چه در پایان تاریخ غربی محقق شده است می‌تواند آغاز تاریخ جدید ما باشد. (داوری، ۱۳۵۷، ص ۵۷) بنابراین «صدر تاریخ تجدد یا تجددزدگی ما ذیل تاریخ غرب بوده است. یعنی ما وقتی قدم در راه تجدد گذاشتیم که غرب به پایان خود رسیده بود». (داوری، ۱۳۷۹، ص ۴۴) وی می‌گوید ما در این تجدد که اقتباسی بود اکنون به تدریج داریم متوجه می‌شویم که این تمدن غربی با علم و ادبیات و فلسفه‌ای هم ملازمه دارد. مشکل جهان توسعه نیافته این است که تمدنش با تفکرش همخوانی ندارد. اما غرب در دوران رونق خود دارای تفکری بود که چون جان، با کالبد جامعه آن یعنی آداب و رسوم و اخلاق و معیشت و علم و سیاست و تکنیک آن یگانه بود. (داوری، ۱۳۸۷، ص ۴۳) ما فهم



ناقصی از تجدد داشتیم و از آنجا که در باب تجدد نیاندیشیدیم دچار گسیختگی تاریخی شدیم. دکتر داوری در وضع کنونی تفکر در ایران می‌گوید که تاریخ کنونی ما تاریخ گذشته غرب است و ما نتوانستیم در تفکر و فرهنگ غرب شریک شویم و نسبت به گذشته خودمان هم بیگانه شده‌ایم. این سؤال پیش می‌آید که آیا این اندیشه به نتایجی مثل امتناع تفکر منجر خواهد شد؟ داوری در ابتدا به بحث نسبت تاریخ و اندیشه می‌پردازد. او با رویکردی متأثر از بحث «تاریخ هستی» هایدگر معتقد است که تاریخ‌ها با تفکر شروع می‌شوند. یعنی بنیاد تاریخ تفکر است. تفکر شرط قوام دوران تاریخی است و تابع آن نمی‌شود (داوری، ۱۳۸۳، ص ۳). ما در دوره جدید تفکر نداشته‌ایم و با تفکر معاصر اروپا هم نمی‌توان به صرف خواندن تاریخ فلسفه هم‌زبان شد. اکنون چون امکان‌های پیش روی ما در آینده، به علت قهر و تسلط تجدد و غرب در گذشته تاریخ غربی قرار دارد، لذا آینده جهان ما وضع فعلی اروپاست و مشکل ما آن است که نمی‌توانیم فکر کنیم و در این میانه آن‌چه در حال جهانی شدن است تجدد است (داوری، ۱۳۸۷، صص ۶۶-۶۱). ما در مواجهه با غرب گزینشی برخورد کرده و به فلسفه و اندیشه آن کاری نداشته‌ایم و خواستیم فقط علم و تکنولوژی و پیشرفت و توسعه آن را اخذ کنیم. حال آن‌که تمدن چون درخت است و نمی‌توان شاخه‌های یک درخت یا قسمت‌هایی از ریشه آن را از خاک بیرون آورد و در جای دیگر کاشت (داوری، ۱۳۷۹، ص ۷۲).

تکنیک و نقد غرب

دکتر داوری از قول هایدگر می‌گوید که در سیر تفکر غربی، حقیقتی که متحقق شده، حقیقت تکنیک است. او با رویکردی هیدگری به تکنیک نگاه کرده و آن را غیر از وسایل و ابزار می‌داند. به نظر وی تکنیک ناشی از تلقی عالم به عنوان منبع نیرو و انرژی است. به نظر ایشان برخلاف آن‌چه معمولاً می‌پندارند تکنیک نتیجه و حاصل علم جدید نیست بلکه در حقیقت باطن علم و فلسفه غربی است (همان، صص ۳۷-۳۶). هرچند تکنیک به معنی تکنولوژی دیرتر از علم به وجود آمده است «اما از حیث ذات، مقدم بر علم است و علم را راه می‌برد» (داوری، ۱۳۷۹، ص ۴۰). به نظر ایشان ما مَقهور تکنیک هستیم و او مالک ماست. اگر ما مالک آن بودیم می‌توانستیم آن را در راه مصلحت خودمان به کار بگیریم و دامنه جنگ و ظلم این همه توسعه نمی‌یافت (داوری، ۱۳۸۷، ص ۳۷). از نظر وی برخی فیلسوفان نظیر یاسپرس که تکنیک را نه تنها وسیله می‌دانند، بلکه انسان را قادر به رهایی از اسارت آن هم می‌دانند، کمتر در ماهیت تکنیک تأمل کرده‌اند و مشهورات مربوط به تکنیک را با آراء و نظرات خود در آمیخته‌اند (داوری، ۱۳۷۹، ص ۴۸). از نظر یاسپرس تکنیک هم وسیله است و هم قابل کنترل. اما داوری جمع این دو را امکان‌پذیر نمی‌داند (همان، ص ۳۹). دکتر داوری استدلال محکمی برای دیدگاه خود در باب تکنیک ارائه نمی‌دهد. اما آیا واقعاً به

فرض آن که امروزه تکنیک در اختیار بشر نیست می توان حکم کرد که تکنیک دیگر وسیله نیست؟ به فرض این که تلقی انسان از جهان به عنوان منبع نیرو باعث حصول تکنیک شده آیا اگر این نسبت انسان با عالم از بین برود و دیگر عالم به عنوان خزانه نیرو در نظر گرفته نشود، تکنیکی هم وجود نخواهد داشت؟ (نصری، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۲۸۷). همچنین این تحلیل ناقص مدعای خود ایشان در باب قهر و تسلط تکنولوژی می شود. وی می گوید که باید از استیلائی تکنیک رها شد یعنی اگر کسی ذات تکنیک را بشناسد و نسبت خود با آن را دریابد می تواند از اسارت تکنیک رها شود و دست به گزینش بزند. (داوری، ۱۳۶۷، ص ۱۷۳).

هویت اندیشی در مواجهه با غرب

وی متفکران در باب غرب را به دو دسته تقسیم می کند. کسانی که منکر هر ماهیتی برای غرب هستند و دیگرانی که به موجودیت غرب قائلند که البته ایشان همه در باب ماهیت آن اتفاق نظر ندارند. دکتر داوری خود را از جمله متفکران دسته دوم می داند. وی می گوید که فلسفه نمی تواند منکر ماهیت غرب باشد و کسی که در دسته اول باشد رافیلوسوف و اهل علم نمی داند اما در دسته دوم درک متفاوتی از غرب وجود دارد (داوری، ۱۳۸۷، ص ۵۹). وی از جمله کسانی است که غرب را یک کل حاوی اجزاء نمی داند. در نظر او نباید غرب را یک کل و مجموعه ای از «علم و تکنولوژی و هنر و اخلاق و بدی ها و معاملات و مناسبات موجود در غرب دانست». به نظر او غرب نه یک کل که یک کلی و ماهیت است. «غرب یک نحوه و تلقی و یک اراده است. با این نحوه تلقی، عالم و آدم جدیدی پدید آمده که نسبت خاصی با دنیا و موجودات دارد» وی منکران رویکرد خود را منکران تفکر می داند و معتقد است که این کار را برای آن انجام می دهند که زشتی های غرب را بی ارتباط با آن قلمداد کنند. وی منکر وجود هرگونه میزانی برای گزینش غرب و رها کردن بدهای آن است. (داوری، ۱۳۶۷، ص ۷۴)

به نظر داوری «برای ورود به عالم تجدد شرایطی لازم است که تا آن شرایط فراهم نشود هر کوششی برای ورود به تجدد احیاناً تجدد زدگی را شدت می بخشد» (داوری، ۱۳۸۴، ص ۱۸). اما اگر داوری غرب را یک کلی می داند که در مورد آن بحث کردیم، دیگر بحث از مهیا شدن شرایط برای دانستن چگونگی اخذ علم و فرهنگ غربی چیست؟ به نظر برخی این تعارض مهم ترین نقطه ضعف اندیشه ایشان در مواجهه با غرب است (نصری، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۲۷۵).

برای درک وضعیت ما در مواجهه با غرب و اخذ و اقتباس از آن به نظر مفید می رسد که اندیشه دکتر داوری را در نسبت با داریوش شایگان طرح کنیم. شایگان معتقد است که هویت ما هویت موزاییکی شده است که این موزاییک ها مختلفند و البته هم اندازه هستند. یعنی من

همان قدر که مسلمانم، هندی هستم، ایرانی هستم و ... وی معتقد است که هویت یکدست و همگون وجود ندارد. در عصر حاضر سطوح مختلف آگاهی از هویت چندگانه ما خبر می‌دهد. «همه سطوح آگاهی نیز که بالقوه در وجود ما لانه کرده بودند فعلیت می‌یابند، در کنار یکدیگر ابراز وجود می‌کنند و از هویت نهایی خبر می‌دهند که حتی از وجودشان هم آگاه نبودیم» (شایگان، ۱۳۸۰، ص ۱۳۴).

دکتر داوری در پاسخ می‌گوید که هویت موزاییکی هویت نیست هر چند موزاییکی شدن هویت مردم جهان به یک اعتبار درست است. به نظر ایشان درست است که هویت مردم جهان موزاییکی شده است اما مسئله آن است که با این هویت چه می‌توان کرد. هویت موزاییکی نقصان و مرحله‌ای از بی‌هویتی است. وضع موزاییکی وضع ضعف و روح تفکر است. داوری در بیان تفاوت خود با شایگان می‌گوید که وی این حالت را طبیعی دانسته و به آن راضی است اما داوری به این حال راضی نیست و معتقد است که «وضع موزاییکی یک وضع فترت است که باید با آن کنار آمد، ولی به آن اعتماد نمی‌توان کرد، زیرا این وضع نمی‌تواند دوام بیاورد، چرا که ابتر و عقیم است» (داوری، ۱۳۸۷، صص ۱۹۱-۱۹۰).

تفاوت شایگان و داوری به طور کلی در آن است که شایگان این وضع موزاییکی و تفکر سیار را باعث قدرتمندی می‌داند انسان جدید به لائوتسه ارادت می‌ورزد و مولوی می‌خواند و به دکارت فکر می‌کند و در واقع از چند فرهنگ قدرت می‌گیرد اما داوری می‌گوید «موزاییک فعلی، حتی نوع غربی و متجددانه آن! انسجام ندارد. یعنی این حکم را حتی در خصوص غرب نمی‌توان به کار برد. غرب اکنون در موضع قدرت تام و تمام نیست. یعنی قدرتی بیش از آنچه در پایان قرن نوزدهم و بیستم داشته‌اند» (همان، ص ۱۹۱). دکتر داوری معتقد است آنچه ما فکر می‌کنیم قدرت غرب است قدرت نیست بلکه قهر است و به عنوان دلیل می‌گوید که می‌تواند نقل قولی مؤید همین مطلب از هانا آرنست بیاورد (همان). اما آیا این مغالطه «توسل به مرجع موثق» در منطق نیست که ما برای ادعایی که کرده‌ایم به نقل قولی از شخصی اشاره بکنیم. هر چند آن شخص چهره‌ای شاخص باشد.

دموکراسی، آزادی و توسعه

در نسبت با این مقولات، گاه آراء وی را فاشیستی یا مغایر آزادی تلقی کرده‌اند. وی در عقل و زمانه می‌گوید: «تغییر اساسی در فکر و نظر به وجود نیامده است. یعنی راجع به تجدد و توسعه و دموکراسی و آزادی کم و بیش همان نظرها را دارم که قبلاً داشته‌ام، که این‌ها را گاهی به نظر، فاشیستی یا ضدیت با آزادی تعبیر کرده‌اند. اما من نه اهل خشونت‌م و نه هرگز هیچ خشونت‌ی را توجیه کرده‌ام. با فاشیسم و نازیسم هم سروکار ندارم و البته این‌ها را از جمله عوارض تجدد می‌دانم و نه چیزی که از بیرون آمده است تا تمدن جدید را به خطر بیندازد

(داوری، ۱۳۸۷، ص ۹۶). وی در بحث توسعه معتقد است که از نگاه غرب دو راه بیشتر وجود ندارد، یا توسعه یافتگی و یا توسعه نیافتگی و این هر دو هم از شئون و مراتب تاریخ غربی است. البته وی برای این ادعا استدلال می‌کند که غرب وقتی به بیرون نظر می‌کند این دو شق را می‌بیند و همواره نشاط و قوت خود را در آئینه دیگری دیده است. ایشان چنان‌چه پیشتر اشاره کردیم برای غرب هویت قائل است. به نظر او ما راهی جز توسعه نداریم و باید با آن کنار بیاییم. اما این توسعه مقدمات و شرایطی می‌خواهد (همان، صص ۷۵-۷۴). وی می‌گوید که در جامعه دینی ما باید دید آیا دین و توسعه با هم جمع می‌شوند و آیا می‌توان نظام اسلامی را با مزایای مدرنیته جمع کرد؟ وی می‌گوید که منکر این نیست که «اگر» بتوانیم خوبی‌ها را بگیریم خیلی خوب است اما این «اگر» را ناشی از ساده بینی می‌دانند. از طرفی ما نمی‌توانیم همه چیز یا هیچ چیز غرب را بگیریم یا رها کنیم چرا که قدرت تام و تمام نداریم که هر وقت دلمان خواست آن را اخذ کرده یا رها کنیم (همان، ص ۷۶). این برداشت از آثار ایشان وجود دارد که به خاطر نقدهایی که از تجدد و مدرنیته و توسعه کرده‌اند، وی ضد توسعه است. اما دکتر داوری برای رفع این مسأله می‌گوید که من اصلاً «در حوره تقابل میان پیشرفت و عقب افتادگی بحث نکرده‌ام» (همان، ص ۹۹). همه کشورهای دنیا یا توسعه یافته‌اند و یا در حال توسعه‌اند و این هر دو از یک سنخ است و مسلماً جوامع توسعه نیافته از مزایای توسعه بی‌بهره‌اند و ما باید تلاش کنیم تا به توسعه برسیم. اما وی تذکر می‌دهد که پرسش اساسی من از آینده جهان و آخر کار تجدد است. (همان، ص ۱۰۱)

اما در مورد سنت، وی ابتدا از تجدد می‌گوید و این که به راحتی نمی‌توان به توسعه و تجدد رسید. این مطلب که ما بعد از یک قرن و نیم هنوز به توسعه نرسیده‌ایم نشان می‌دهد که حتماً موانعی بوده است. اما این مانع لزوماً سنت نیست. سنت شرط درست اندیشیدن و درست عمل کردن است. تأکید بر سنت توسط وی به معنای رفتن به گذشته به قصد مو شکافی در تاریخ نیست. سنت به گذشته تعلق دارد اما صرف عادات گذشته نیست بلکه نوری است که از پشت سر می‌تابد و آینده را روشن می‌کند. اما به نظر، مراد از سنت در تفکر ایشان مبهم است. وی در توضیح می‌گوید: «وقتی از سنت می‌گویم، تاحدی معنای گادامری آن را در نظر دارم که به شرایط روحی و فکری و به زبان و تعلقات مردم بستگی پیدا می‌کند و نه به عادات و آداب صوری ایشان». سپس ایشان به علت توسعه نیافتگی ما اشاره می‌کنند. او می‌گوید «این نگاه و بینش و تعلقات ماست که به ما اجازه می‌دهد یا نمی‌دهد که یک راهی را در پیش بگیریم و به ما امکان می‌دهد که یک راهی را تندتر و بهتر طی کنیم». توسعه هم دارای سنت خاص خود است و شریک شدن در توسعه مستلزم هماهنگی و هم‌نمایی مردمان در فکر و عمل است که ضامن این امر قرار گرفتن در مسیر و مدار تاریخ است. این ناتوانی



ما در توسعه فرع بستگی به سنت قدیم است چرا که سنت‌ها مانع بر سر راه نبوده‌اند. وی علت توسعه یافتگی را نه وجود موانع که عدم وجود مقتضی می‌داند و دعوت می‌کند که به فکر مقتضی باشیم (همان، صص ۸۵-۷۸). وی در ادامه توسعه را رشد و توسعه علم و برقراری نظام روابط و مناسبات خاص می‌داند و این نظم، نظم جهانی و واحد است. لذا در راه توسعه، فیلیپین و الجزایر و مکزیک را دارای تفاوتی اساسی نمی‌بیند. همه به یک مقصد خواهیم رسید که همان جهان وهمی! تکنیکی است. (همان، صص ۸۶-۸۵)

در ادامه این بحث وی به نظر خود در مورد دموکراسی و نقد مدرنیته پرداخته و می‌گوید که نقد او از دموکراسی، سیاسی و مبتنی بر مبانی ایدئولوژیک نبوده است و نقدشان ناظر به امید و امیدواری به ظهور تفکر معنوی بوده است. وی می‌گوید این نقد به معنای آن نیست که مردم حق نداشته باشند و یا نباید نظری داشته باشند. وی حتی جهان متجدد را موجه می‌داند چرا که ساحت بشریت که در قرون وسطی سرکوب شده بود را احیاء کرده است (همان، صص ۹۳-۹۲). داوری دموکراسی مطرح توسط دولت‌ها را دموکراسی مجازی می‌داند و می‌گوید، با حق مردم در اداره امور خودشان و نظارت بر اعمال حکومت مخالف نیست و به این معنی طرفدار دموکراسی است. اما در تقریر خود بیان واضحی از دموکراسی مجازی ارائه نمی‌دهد و آن را بر اساس توجه آن به سوپژکتیویته و خودبنیادی رد می‌کند اما دقیقاً و واضحاً مشخص نیست که این دموکراسی مجازی چیست؟ وی ابتدا از دموکراسی به گونه‌ای صحبت می‌کند که گویی باطل و مردود است و آن را لازمه مدرنیته می‌داند و سپس آن را به مجازی و حقیقی تقسیم کرده و جانب مجازی آن را مردود کرده و طرف حقیقی آن را می‌گیرد.

اما نقد ایشان به دموکراسی چیست؟ وی اومانیسیم را اساس مدرنیته و علم و تفکر جدید می‌داند. در واقع «علم فرع آن است و تمام پیشرفت‌هایی که در علم و تکنولوژی شده از آن برآمده است» (داوری، ۱۳۷۹، ص ۱۱). اومانیسیم نه امر عارض بر تفکر غرب بلکه جزء ذات آن است و ساختار تمدن امروز را می‌سازد (داوری، ۱۳۸۰، ص ۹۸). این اومانیسیم ناشی از خودبنیادی یا سوپژکتیویته مدرن است و دموکراسی لازمه این خوبنیادی است. «اصل دموکراسی آن است که خواست بشر میزان سیاست است و کسی که منکر این اصل باشد و بشر را دائر مدار همه چیز نداند نمی‌تواند به این اصل معتقد باشد.» (داوری، ۱۳۶۷، ص ۱۶۶). دیدیم که وی گفت نقد دموکراسی را به انگیزه امید برای ظهور تفکر معنوی انجام داده است. داوری در ما و راه دشوار تجدد جمع میان دین و دموکراسی را نیز ممکن نمی‌داند و علت آن این است که دین دارای قواعدی است که منشأ آسمانی دارد و تجدد به نظام دینی مجال بروز و ظهور نمی‌دهد. (داوری، ۱۳۸۴، ص ۱۶۱)

اما در باب آزادی وی به صراحت تحت تأثیر هایدگر است و اقوال او را در باب آزادی اظهار می‌کند. وی می‌گوید: «آزادی با اکتشاف حقیقت و تحقق آن همراه است و کسی که با جلوه حقیقت بیگانه است از آزادی هیچ خبر ندارد» (داوری، ۱۳۶۷، ص ۴۹۱). ایشان می‌گوید «آزادی عبودیت حق است» و در ادامه صریحاً می‌گوید «آزادی حقیقت است» و اظهار می‌کند که که نظراتش در باب آزادی به خاطر خلط مراتب فلسفه و سیاست، به اشتباه فاشیستی خوانده شده است (داوری، ۱۳۸۷، صص ۹۹-۹۸). هایدگر در کتاب در باب ذات حقیقت معتقد است که «ذات حقیقت آزادی است» هایدگر با این جمله نمی‌خواهد این عبارت ساده و پیش‌پا افتاده را بیان کند که «آزادی، حقیقت است»، به این معنا که آزادی واقعی غیر قابل انکار است و باید وجود آن‌را به منزله یک حقیقت یا واقعیت به رسمیت شناخت بلکه وی از رابطه «ذات حقیقت» با «آزادی» سخن می‌گوید و صراحتاً بیان می‌کند که حقیقت در ذات خود همان آزادی است (عبدالکریمی، ۱۳۸۴، ص ۱۵). هایدگر نیز حقیقت را در بیان آن بر اساس استعلاء دازاین، صریحاً به معنای آزادی می‌داند منتهی نه آزادی به معنای افسار گسیختگی بلکه به معنای فراروی و استعلاء دازاین در مواجهه با موجودات (Heidegger, 1993, pp 111-138).

ایشان آزادی را جزء ذات آدمی و غیر از اباحی‌گری و لیبرالیسم می‌داند. در دوره جدید سوئز کتیویته و خود بنیادی، ملاک استیلای بشر شده است و هرچه به استیلای بشر کمک کند آزادی و هرچه در مقابل آن قرار گیرد ضد آزادی است لذا «آزادی جدید آزادی هوی و هوس است» (داوری، ۱۳۶۷، ص ۴۹۵).

دکتر داوری آزادی جدید را آزادی فردی و مربوط به عالم تجدد می‌داند چرا که این آزادی مربوط به فلسفه‌های تاریخ و عالم تجدد است. اما این آزادی اصلاً آزادی نیست چرا که عالم تجدد بالذات توتالیتراست و توتالیترا بودن ذاتی آن است نه اینکه بر آن عارض شده باشد (داوری، ۱۳۸۴، ص ۹۴). وی ارزش و اهمیت آزادی را انکار نمی‌کند اما آن‌را قابل اخذ از غرب نمی‌داند. دکتر داوری در این بررسی خود تعریف آزادی، اقسام و حدود و قلمرو آن‌را مشخص نمی‌کند و ما به راحتی به مفهوم آزادی مورد نظر ایشان نمی‌رسیم. به نظر می‌رسد که باید قبل از هر چیز آزادی مدرن را در بستر آن و در محدوده روشنگری و تأثیرات بعد آن فهمید و آزادی به مثابه حقیقت و آشکارگی را در بستر هستی‌شناسی بنیادین هایدگر درک کرد و شاید خلط این دو با هم جایز نباشد و به ابهام در مفهوم آزادی بیانجامد.

گفتگوی تمدن‌ها؛ نقطه پایان بر دوپست سال داعیه غرب

وی بر غلبه تمدن غرب بر عالم قائل است. به نظر او تاریخ غربی، تمام کشورهای غیر غربی را در بر می‌گیرد و «در همه جا درباره گذشته بشر به طور کلی با موازین غربی حکم



می‌شود» (داوری، ۱۳۸۴، ص ۷). بطوریکه اکنون عالم به دو بخش متجدد و درگیر با سودای تجدد تقسیم می‌شود. عقل تجدد در همه عالم فراگیر شده است. به نظر وی ریشه همه بحرانهای عالم در تفکر غربی است. در این تفکر «بشر به جایی رسیده که دیگر هیچ امید و پناهی بیرون از خود ندارد» (داوری، ۱۳۸۷، ص ۱۶). تجدد مردم را از سنت‌های خود جدا کرده است. سنت‌ها هم چنان قدرتی از خود نداشته‌اند که با تجدد رویارو شوند و در مقابل تجدد زوال یافته‌اند. (داوری، ۱۳۸۴، ص ۱۱۳)

از نظر ایشان جنگ تمدنها با یکدیگر پنهان است. وقتی تمدنی مثل تمدن غرب تهاجم می‌کند، مردم نمی‌توانند کاری از پیش ببرند، چرا که میان دو جهان سنت و تجدد گرفتارند. پس وی به جنگ تمدنها اعتقاد دارد، جنگی که یک طرف آن تمدن مهاجم غربی است و طرف دیگر تمدن‌هایی است که قدرت مقابله با آن را ندارند. (نصری، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۲۹۳) دکتر داوری گفتگوی تمدنها را پاسخ هوشمندانه و مؤثری به طرح برخورد تمدنهای هانتینگتون می‌داند. گفتگوی تمدنها یک طرح سیاسی است که هر چند زمینه‌های آن توسط اهل سیاست فراهم می‌شود اما گفتگو کنندگان آن همه اهل سیاست نیستند. به نظر دکتر داوری این یک تاکتیک سیاسی است در برابر برخورد تمدنها. این گفتگو نیاز به مبانی مشترک ندارد و توجه دو طرف به مبانی یکدیگر کفایت می‌کند. به نظر دکتر داوری هانتینگتون در استراتژی سیاسی آمریکا طرح برخورد تمدنها را طوری پیش می‌برد که گویی همه تمدنها می‌توانند به هم نزدیک شوند و اتحادی در مقابل ائتلاف فرضی تمدن اسلامی-کنفوسیوسی پدید آورند. (داوری، ۱۳۸۷، صص ۱۱۲-۱۰۹)

از نظر دکتر داوری «جنگ‌های ایران و یونان، ایران و روم، ایران و مغول هیچ کدام جنگ تمدنها نبوده است. این جنگ اختصاص به زمان ما دارد. تمدن غربی چون احساس قرار گرفتن در سرازیری می‌کند از جنگ تمدنها دم می‌زند». البته ایشان تذکر می‌دهد که وقتی از ضعف غرب سخن می‌گوییم نباید تصور شود که غرب به زودی از پا در می‌آید. «غرب قدرتی است که رو به ضعف می‌رود، اما به نسبت که نظر می‌کنیم هنوز بسیار قدرتمند است و همه لوازم قدرت اعم از تکنیک و تجارت و بازار و تبلیغات در دست اوست». اما وی می‌گوید اکنون که «جنگ تمدنها به عنوان شاکله سیاست آینده مطرح شده است، یک سیاستمدار باید در برابر آن شاکله، شاکله دیگری پیشنهاد کند». (همان، ص ۲۱۳) به نظر ایشان قبول گفتگوی تمدنها از سوی غرب در حقیقت نفی داعیه دوست ساله تاریخ غربی است. غربی می‌گفته است که از این پس هیچ تاریخ و تمدنی جز تاریخ و تمدن غربی وجود ندارد؛ مردم هم دو دسته‌اند گروهی غربی و گروهی هم ماندگان قافله تاریخنند. اما با طرح گفتگوی تمدنها غرب باید بپذیرد که غربی و غیر غربی برابرنند و می‌توانند با هم تبادل نظر کنند

(همان ، ص ۲۱۴). غرب از این داعیه که تاریخی جز تاریخ غربی وجود ندارد صرف نظر کرده است و این یعنی ما در وضعیت پست مدرن هستیم. در این وضعیت «نه فقط رسوم و آراء، بلکه اصول و مبادی تاریخ غربی مورد چون و چرا قرار می گیرد ...» (همان ، ص ۲۱۵).

نتیجه گیری

دکتر داوری غرب را یک عالم و دارای ماهیت می داند و عالم را نه مجموعه ای از چیزها یا امور خوب و بد، بلکه شرط امکان پیدایی انحایی از سنن و روابط تلقی می کند. غرب یک حادثه و در عین حال یک تاریخ است که در آن آدمی دایره مدار عالم می شود و آخرین مرحله این سیر مطلق شدن علم تکنولوژیک است. غرب زدگی هم نه صرف تقلید از آداب و رسوم و روش های غربیان بلکه یک نحوه بودن در جهان است و همان نگاه سوژکتیو به جهان و موجودات است. ما چاره ای جز غرب زدگی نداریم منتهی آن چه در این میانه مهم است این که به مبادی و باطن تمدن غربی توجه داشته باشیم.

در مواجهه با جهان غربی مشکل جهان توسعه نیافته این است که اندیشه و فلسفه غربی را به عنوان مبنای تمدن و پیشرفت غربی لحاظ نمی کند و لذا فهم ناقصی از تجدد دارد و از آن جا که در باب تجدد نیاندیشیدیم، دچار گسیختگی فرهنگی شدیم. ما در مواجهه با غرب گزینشی برخورد کرده و خواستیم بدون توجه به مبادی آن، صرفاً علم و تکنولوژی آن را اخذ کنیم. در مواجهه با غرب مهم ترین مقولات در اخذ و اقتباس دموکراسی، آزادی و توسعه است.

وی توسعه را رشد و پیشرفت علم و برقراری نظام روابط و مناسبات خاصی می داند که در آن همگی به یک مقصد می رسیم که همان جهان وهمی تکنیکی است. به نظر وی دموکراسی مطرح شده دموکراسی مجازی است. البته وی با حق مردم در اداره امور خودشان و نظارت بر اعمال حکومت مخالف نیست و به این معنا طرفدار دموکراسی است. داوری متأثر از هایدگر آزادی را نه هوی و هوس که حقیقت می داند و از آن به عبودیت تعبیر می کند و علت این که نظرش در باب آزادی فاشیستی تلقی شده را خلط مراتب فلسفه و سیاست می داند. ایشان آزادی را نه افسار گسیختگی یا بی قیدی بلکه دارای وجهی هستی شناختی و به معنای فراروی و استعلاء انسان در مواجهه با موجودات در نظر می گیرد.

به نظر داوری تاریخ غرب تمام کشورهای عالم را فراگرفته و اکنون کشورهای عالم به دو دسته متجدد و در سوای تجدد تقسیم می شوند. در چنین وضعیتی نظریه جنگ تمدن های هانتینگتون از سوی غرب مطرح می شود. در این جنگ یک طرف تمدن مهاجم غربی است و طرف دیگر تمدن هایی است که قدرت مقابله ندارند. داوری طرح گفتگوی تمدن ها را پاسخی در قبال جنگ تمدن های غرب تلقی می کند. قبول این گفتگو از سوی غرب نفی داعیه دوپست ساله غربی است که هیچ تاریخ و تمدنی جز تاریخ و تمدن غربی وجود ندارد.





۱. شایگان، داریوش (۱۳۸۰). **افسون زدگی جدید**. ترجمه نازی عظیمیا. تهران: فرزانه روز.
۲. داوری، رضا (۱۳۵۷). **وضع کنونی تفکر در ایران**. تهران: سروش.
۳. ----- (۱۳۵۹). **فلسفه چیست؟**. تهران: انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران.
۴. ----- (۱۳۶۳). **شمه‌ای از تاریخ غرب زدگی ما**. تهران: سروش.
۵. ----- (۱۳۶۷). **فلسفه در بحران**. تهران: امیر کبیر.
۶. ----- (۱۳۷۹). **اتوپی و عصر تجدد**. تهران: ساقی.
۷. ----- (۱۳۷۹). **درباره علم**. تهران: هرمس.
۸. ----- (۱۳۷۹). **درباره غرب**. تهران: هرمس.
۹. ----- (۱۳۸۰). **تمدن و تفکر غربی**. تهران: ساقی.
۱۰. ----- (۱۳۸۳). **فرهنگ، خرد و آزادی**. تهران: ساقی.
۱۱. ----- (۱۳۸۳). **فلسفه تطبیقی**. تهران: ساقی.
۱۲. ----- (۱۳۸۴). **ما و راه دشوار تجدد**. تهران: ساقی.
۱۳. ----- (۱۳۸۴). **رساله در باب سنت و تجدد**. تهران: ساقی.
۱۴. ----- (۱۳۸۴). **فلسفه معاصر ایران**. تهران: ساقی.
۱۵. ----- (۱۳۸۴). **ملاحظات دربارۀ حقوق بشر و نسبت آن با دین و تاریخ: مبانی نظری حقوق بشر**. قم: دانشگاه مفید.
۱۶. ----- (۱۳۸۷). **عقل و زمانه؛ گفتگوها**. تهران: سخن
۱۷. عبدالکریمی، بیژن (۱۳۸۴). **رابطه حقیقت و آزادی در اندیشه هایدگر در نامه فلسفی**.
۱۸. نصری، عبدالله (۱۳۸۶). **روبارویی با تجدد**. جلد دوم. تهران: نشر علم.
۱۹. هایدگر، مارتین (۱۳۷۵). «عصر تصویر جهان». ترجمه یوسف اباذری. **در ارغنون** ۱۱ و ۱۲. پاییز و زمستان ۷۵.
20. Heidegger, Martin (1993). "on the Essence of Truth" in David Farrell Krell(ed). *Martin Heidegger, Basic writings*. (111-138). London: Routledge.

